

## نهضت‌های ملی ایران

(۹۲)

### رفیق و دشمن سرسخت دولت شیعه مذهب دیلمیان

اما خطر واقعی که دولت شیعه مذهب آل بویه (دیلمیان) را تهدید می‌کرد از جانب حسنویه و پسرش و به طریق اولی نیز نظر بمتار که جنگ با سامانیان (۱) از طرف ابوالقاسم نوح دوم سامانی سیزده ساله که از سال ۳۶۵ هجری بسا حمایت وزیر خود عتبی سلطنت می‌کرد نبود. بلکه خطر واقعی از جانب سرداری ترك بنام سبکتکین بود. سبکتکین در خدمت ابواسحق پسر البتکین سردار سامانیان در غزنه واقع در مشرق ایران ترقی کرده و پس از مرگ ابواسحق از طرف افسران او به عنوان جانشین وی و فرمانده ایشان انتخاب شد. سبکتکین به زودی با احراز چند موفقیت در سرحدات هندوستان امتیاز خود را آشکار ساخت و بدین وسیله از ابتدای کار جهتی را نشان داد که میبایستی اخلاف وی در آن جهت به نفع اسلام خود را ممتاز سازند.

سبکتکین پس از عهد شکنی فرمانروای بست به زودی نیز منطقه نفوذ خود را به جانب شمال توسعه داد و قدرت خود را با مداخله در نبردها و زور- آزمایه‌هایی که در داخل خاندان صفاریان در سیستان صورت می‌گرفت ظاهر نمود و سرانجام منجر به تأسیس دولت غزنویان گردید که شرح ظهور آن به تفصیل در ورق‌های آینده این تألیف خواهد آمد.

### کشمکش و مقابله دیلمیان و سامانیان در سرگان و خراسان

با وجود این علائم تهدیدآمیز باز دو دشمن اصلی آل بویه (دیلمیان) و سامانیان از کشمکش و مبارزه بایکدیگر دست نکشیدند، همانطور که در ورقهای گذشته این تألیف نوشته شد همینکه شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری که به عنوان جانشین برادرش ظهردولته بیستون بن وشمگیر درمازندران حکومت میکرد، از تسلیم فخرالدوله که از حکومت برادر خود عضدالدوله سرباز زده بود امتناع ورزید، به دستور عضدالدوله قشونی به سرپرستی برادر دیگرش به نام مؤیدالدوله وارد سرگان شد قابوس را به قرار از آنجا به جانب خراسان ناگزیر ساخت (جمادی الاولی سال ۳۷۱ ق) هر چند سامانیان از قابوس حمایت میکردند ولی با وجود موفقیت‌های ابتدائی باز نتوانست در مقابل لشکریان آل بویه استقراری بدست آورد، چه اینکه اندکی قبل از آن نوح دوم سامانی ابوالحسن محمد بن ابراهیم پسر سیمجور صاحب تیول کوهستان و حاکم خراسان که رئیس طبقه اشراف دولت بود به اصرار و فشار ابوالحسن عتبی معزول ساخت و کمی بعد از آن به تحریک سیمجور عتبی مورد سوء قصد قرار گرفت ولی سرانجام از هلاکت نجات یافت.

### تجزیه خراسان

در طی این گونه حوادث خود سری روز افزون و به موجب آن نیز سقوط داخلی دولت سامانیان آشکارا پایه ریزی و محرز می‌شود، بطوریکه این وضع پس از مراجعت سیمجور عملاً منجر به تجزیه خراسان که در این موقع بکلی از حیطه قدرت سامانیان بیرون آمده بود به سه بخش مجزا گردید، یعنی قسمتی به او و پسرش ابوعلی در هرات تعلق یافت و قسمتی به تصرف دستیارش فاتح (در بلخ) درآمد و قسمت سوم سهم کسی گشت که تا آن زمان سمت وزارت یعنی سهم حسام الدین ابوالعباس تاش که در نیشابور فرماندار نظامی بود. نتیجه طبیعی این عمل تجدید نبردهای سختی

بود که از سال ۳۷۳ هجری میان این سه نفر به ظهور پیوسته بود و سامانیان و آل بویه نیز در آن مداخله میکردند .

### وفات معزالدوله

همانطور که در ورورق‌های گذشته نوشته شد پس از خلع و عزل مکتفی و انتصاب مطیع به خلافت عباسیان خلیفه عباسی دیگر هیچگونه اختیاری نداشت فقط یک دبیر بکارهای اورسیدگی میکرد و زندگانی وی از محل مواجب مختصری که معزالدوله برای او تعیین کرده بود اداره میشد . نوشته‌اند (۱) معزالدوله در همان ابتدای امر چنان نسبت به خلیفه قدرت و تسلط پیدا کرد که چون فاطمه خواهر او درگذشت خلیفه (مطیع) به تسلیش آمد و تا آن تاریخ سابقه نداشت که خلیفه‌ای بدیدن کسی رفته باشد . همین وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۳۵۶ هجری در بغداد جهان را بدرد گفت و پسرش عزالدوله بختیار بجایش نشست .

### خلافت طائع اله

در سال ۳۶۳ هجری مطیع خلیفه بی اثر و فاقد اقتدار دودمان عباس فلج گردید وی در این هنگام خود را از خلافت خلع کرد و این عنوان بی فایده و ظاهری را به پسرش عبدالکریم تفویض داشت و او را طائع نام نهاد . مطیع سرانجام در سال ۳۶۴ هجری در دیر عاقول دنیا را بدرد گفت .

### عضدالدوله فاطح پراقتدار بغداد

در سال ۳۶۴ هجری عضدالدوله با در نظر گرفتن بی‌لیاقتی عزالدوله تصمیم گرفت حکومت بغداد و عراق را از وی بگیرد ولی چون در آن وقت پدرش رکن‌الدوله زنده بود و طبق سفارشی که معزالدوله برای حمایت از عزالدوله و دیگر فرزنداناش به وی کرده بود طبق دستور پدر را از انجام این کار منصرف

شد و اما بعد از مرگ رکن الدوله عضدالدوله دوباره به سوی بغداد رو آورد و در جنگی که میان او و عزالدوله اتفاق افتاد عزالدوله شکست خورد و به امر وی کشته شد و بغداد به تصرف عضدالدوله درآمد .

### تجلیل خلیفه عباسی از عضدالدوله دیلمی در بغداد

عضدوالدوله دیلمی فرمانروای مقتدر آل بویه ( دیلمیان ) پس از شکست و کشته شدن عزالدوله تصمیم گرفت به عنوان پادشاه بزرگ ( شاهنشاه ) به بغداد وارد شود ، در اجرای این منظور ابوالحسن محمد بن عمر علوی را از لشکرگاه خود نزد طائع خلیفه فرستاد ، وی نیمه شب به خانه خلیفه رسید و به او اطلاع داد که برای کاری مهم آمده است خلیفه نشست و ابوالحسن علوی را بار داد ، علوی به خلیفه گفت این پادشاه که جلودروازه بغداد نزول کرده است همچون یکی از شاهنشاهان بزرگ پیشین و همانند اکاسره معظم ساسانی میباشد ، میل دارد که خلیفه میان وی و دیگر پادشاهان و امیران گذشته امتیاز بگذارد و به استقبالش بشتابد که این نشانه حسن نظر خلیفه به وی خواهد بود . خلیفه گفت ما خود به عظمت او معتقدیم و قبل از اینکه وی درخواست کند چنین قصدی داشتیم ، پادشاه را از این امر آگاه کن روز دیگر خلیفه طائع الله به - استقبال عضدالدوله دیلمی شتافت و با تجلیل و اکرام شاهانه او را به بغداد آورد (۱) و خلعت سلطانی پوشانید و تاج بر سر او نهاد و طوقی به وی داد و برایش دولوای ترتیب داد و او را بجای پسرانش بر سریر ملک دولت مستقر ساخت .

طائع الله پس از آنکه اشتیاق و میل شدید خود را برای دیدن عضدالدوله اظهار داشت گفت رای من چنین اقتضا میکند که آنچه را خداوند بعهد من

گذاشته از اصلاح امور مردم در شرق و غرب زمین از هر جهت بجز آنچه زندگی خصوصی و خانه من تعلق دارد به تو تفویض کنم. این امور را بعهده بگیر و از خداوند طلب خیر و صلاح کن، عضدالدوله پاسخ داد که خداوند مرا در انجام آنچه خلیفه بعهده‌ام گذاشته است یاری فرماید، سپس گفت: میل دارم خلیفه سخنانی که اکنون بر زبان راندم را با اظهار آن قرین مباحث ساخت در حضور مطهر بن عبدالله و عبدالعزیز بن یوسف و دیگر سردارانی که بامن آمده‌اند تکرار کند، خلیفه علاوه بر کسانی که عضدالدوله اسم برده بود جمعی دیگر از بزرگان و قائدان دربار خود را نیز احضار کرد و عین همان سخنان را در حضور همه اظهار نمود.

پس خلیفه بخادم خود (طریف) دستور داد به عضدالدوله خلعت بپوشاند و تاج بر سرش نهد. پادشاه پس از خلعت پوشیدن و تاج بر سر گذاشتن روی کرسی نشست، خلیفه به مونس فضلی که متصدی لواء بود فرمان داد تا لواء حاضر کند، مونس دو لواء آورد یکی برای مشرق دیگری برای مغرب (یعنی فرمانروائی شرق و غرب را به او میدهد) خلیفه از خداوند طلب خیر کرد و بر پیغمبر درود فرستاد و آن دو لواء را برای عضدالدوله بست و فراوان دعا کرد.

امتیازاتی که خلیفه برای عضدالدوله قائل شد در تاریخ عباسیان نظیر ندارد همانطور که در ورق‌های پیش گفتیم خلیفه تمام اختیارات خود را نسبت به امور مملکتی و تدبیر کارهای مردم به عضدالدوله واگذار کرد: دو لواء برای او بست یکی به رنگ سفید که معمولا برای امیران می‌بستند.

دیگری به رنگ طلائی که مخصوص ولیعهدان بود، دستور داد او را سوار اسبی بکنند که ساخت آن از طلا بود، از جمله تازمان آل بویه رسم

بر این بود که اوقات نماز صبح و مغرب و عشا بر درخانه خلفا طبل زده میشد و هیچ کس دیگر در این امر مجاز نبود مگر ولیعهدان و امیران سپاه آنهم در مواقعی که خارج از دارالخلافه اقامت داشتند ، برای ایشان در اوقات نماز طبل میزدند ، پس از استیلاء آل بویه و آمدن معزالدوله در بغداد وی اظهار تمایل کرد که بر درخانه او نیز طبل زده شود ، خانه معزالدوله در مجاورت خانه خلیفه بود ، معزالدوله در این باره از خلیفه مطیع الله اجازه خواست ولی با اینکه خلیفه با تمایلات معزالدوله مخالفت نمیکرد این تقاضای او را نپذیرفت و گفت این امر تاکنون سابقه نداشته که در دربار خلافت برای کس دیگری غیر از خلیفه طبل بزنند ، معزالدوله در آن سوی شهر بغداد در محلی بنام شماسیه خانه‌ای برای خود بنا کرد و به آنجا منتقل شد .

دوباره در خصوص طبل از خلیفه اجازه خواست در ضمن خلیفه را متوجه کردند که خانه معزالدوله در کنار شهر همانجانی است که سپاهیان توقف دارند خلیفه این بار موافقت کرد مشروط بر اینکه طبل را فقط جلودری بزنند که به سوی صحرا باز میشود ، پس پادشاه دستور داد خیمه‌ای مقابل منزل او برای طبالان نوبتی برافراشتند تا در سه وعده به وظیفه طبل زنی مشغول شوند ، چون عضدالدوله زمام امور را در دست گرفت از خلیفه طائع الله اجازه خواست بر درخانه او در محلی که جزو دارالخلافه و جنب منزله خلیفه بود طبل زده شود . خلیفه این تقاضا را پذیرفت و از آن پس برای عضدالدوله و اخلافش در همان مکان طبل زدند (۱) ذهبی گوید در سال ۳۶۸ هجری برای عضدالدوله سه نوبت طبل زدند و این امر بی سابقه بود (۲) در ضمن قبل از این تاریخ معمول نبود در

۱- رسوم دارالخلافه صفحه‌های ۱۳۶ و ۱۳۷

۲- العبر ذهبی جلد دوم صفحه ۳۴۶

خطبه‌هائی که روزهای جمعه یا عیدها در بغداد خوانده میشد جز نام خلیفه نام دیگری را ببرند فقط امکان داشت که نام امیرانی که در خدمت خلیفه بودند در مسجدهای دور که تحت حکومتشان بود در خطبه ذکر گردد حتی در سال ۳۲۳ هجری که ریاست حاجیان و فرماندهی سپاه از طرف خلیفه به محمد بن یاقوت واگذار شد و او قدرت فوق‌العاده‌ای بدست آورد چون در مسجدها بنام او دعا نمودند خلیفه آن را منع کرد و برای جلوگیری از تکرار این کار دستور مؤکدی صادر کرد، خلفای عباسی این گونه اعمال را مخالفت با مقام خلافت می‌پنداشتند. لیکن پس از تسلط عضدالدوله بر بغداد یکی از خطبا بنام هارون پسر مطلب در مسجد جامع رصافه (یکی از بزرگترین محله‌های بغداد) نام عضدالدوله را بعد از خلیفه ذکر کرد و بر او درود فراوان فرستاد عضدالدوله تایید این امر را از خلیفه خواست خلیفه نیز موافقت خود را اعلام داشت، بنابراین از این زمان به بعد نام عضدالدوله و جانشینان او بنام خلیفه در خطبه‌ها ذکر میشد، از کارهای مورد توجه و با اهمیت دیگر اینکه بعد از تسلط عضدالدوله بر بغداد فرمان وایان و قاضیان ولایتها که در گذشته از طرف خلیفه امضاء میشد فقط از طرف عضدالدوله امضاء و به آنان ابلاغ میگردد، لقب‌ها و عنوان‌هایی که برای عضدالدوله دیلمی فاتح مقتدر بغداد از طرف خلیفه عباسی در نظر گرفته شده و در خطبه‌ها آمده است، در کتاب رسوم دارالخلافه هلال صیابی به تفصیل آمده است.

(بقیه در شماره آینده)